

کارآمدی قاعده ید در اثبات مالکیت حضرت زهرا علیها السلام بر فدک

حمید بهاری^۱، سید حسن عاملی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۸/۲۹ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۳/۳۰)

چکیده

مسأله مصادره فدک یکی از مهمترین مسائل تاثیرگذار بر حوادث سیاسی و مسائل مربوط به حکومت اسلامی در صدر اسلام بوده و از زوایای گوناگونی قابل بررسی است. در این مقاله به اثبات مسائل فقهی مربوط به ملکیت فدک برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) اشاره شده است. با استفاده از قاعده "ید" و با توجه به آیات و روایات در مستندات طرفین منازعه و با توجه به استدلال‌های حضرت فاطمه (س) در مورد فدک و مقایسه آن با قوانین حقوقی اسلام، اثبات می‌کنیم نمی‌توان با استناد به حدیث «لانورث» که اعتبار خویش را به دلیل تعارض با قرآن و سیره انبیاء از دست داده، حضرت فاطمه (س) را از حق خود محروم کرد. و این تصمیم حکومت با کتاب و سنت مغایرت دارد. همچنین براساس اسناد موجود در پرونده فدک، خلیفه اول هیچ گونه مدرکی دال بر مالکیت آن نداشته و ادعا و شاهد خواستن آن‌ها نیز بی‌مورد بوده و این داوری از جهات مختلف اشکال دارد.

واژگان کلیدی: حدیث لانورث، فاطمه، فدک، قاعده ید، مالکیت

۱. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اردبیل (نویسنده مسئول)؛

Email: hamidbahari50@yahoo.com

Email: jabalameli12@yahoo.com

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل؛

۱- مقدمه

تاریخ اسلام فرازهای مختلف و گوناگونی دارد که برخی از آن‌ها مورد قبول و تسالم همگان بوده و چندان جای بحث و گفتگو در آنها نیست، ولی برخی دیگر نظیر ماجرای مصادره فدک، این چنین نبوده و آثار اختلاف نظر در آن‌ها کاملاً مشهود است. این گونه مباحث از ابعاد گوناگون، نیاز بیشتری به تحقیق و تحلیل دارد. به همین دلیل، باید گفت: موضوع فدک، مسئله‌ای است که در طول تاریخ تشیع، و از روزهای نخستین رحلت رسول اکرم (ص) مورد توجه مورخین، محدثین، شعرا و فقهای اسلام قرار گرفته است و کتب مختلف فقهی، تاریخی، ادبی، روائی و تفسیر در مورد فدک نوشته شده و نظرات خود را مطرح کرده‌اند. لکن با توجه به سوابق موضوع انتخاب شده و مطالعات معمول، تا به حال تحلیل جامع و بررسی جنبه‌های فقهی قضیه به صورت یک موضوع محوری، اصلی و مستقل مورد توجه قرار نگرفته و همیشه زمانی که از حوادث بعد از رحلت پیامبر (ص) سخن به میان می‌آید به موضوع فدک به صورت پراکنده در کتب فقهی (خمس و قضا) و در لابه‌لای مطالب، آیات قرآن، مباحث کتب تفسیری، اباحت روائی، کلامی و تاریخی به آن اشاره کوتاه می‌شود. لذا این خلاء پژوهشی دستاویزی برای تشکیک در مالکیت حضرت زهرا (س) و توجیهی برای این ادعا از سوی نظریه‌پردازان اهل سنت بوده است. با وصف مراتب بالا، اهمیت موضوع و ضرورت پژوهش حاضر روشن می‌شود. در این پژوهش با تکیه بر منابع معتبر اسلامی، راجع به اثر تصرف فاطمه (س) و قاعده فقهی معروف ید که جاری می‌باشد، بحث شده و به این سوالات پاسخ داده شده که قاعده ید چیست؟ چگونه مالکیت را ثابت می‌کند؟ قاعده ید در اثبات مالکیت فدک چگونه جاری می‌شود و نیز غیرموجه بودن قضاوت داور و حقانیت اهل بیت را اثبات کرده و به شبهات مطرح شده در همین زمینه پاسخ دهد که این دستاورد روزنه تحقیق بیشتر را به روی محققان و پژوهشگران منصف خواهد گشود.

۲- قاعده فقهی ید

قاعده ید از قواعد مشهور و معتبری است که در اکثر مسائل فقهی و حقوقی، به طور وسیع مورد استناد قرار می‌گیرد. ابتدا به تعریف آن پرداخته و سپس ادله و مستندات آن را ذکر نموده و بعد از آن به سایر بحث‌های فرعی می‌پردازیم.

۲- تعریف ید

ید در لغت، به معنای دست است. این کلمه به صورت‌های مختلف - مفرد، ثنیه، جمع - دوازده بار در قرآن به کار رفته و به معانی حقیقی و مجازی فوق آمده است. در ذیل بعضی از معانی «ید» در قرآن کریم بررسی می‌گردد.

۱. ید به معنای دست، یکی از اعضای بدن انسان، آمده است. در قرآن، ید در بیست و شش مورد به این معنا به کار رفته است. [۲، بقره، ۷۹]
۲. ید کنایه از خود شخص و عمل شخص قرار گرفته است. در بیست و یک آیه ید به این معنا به کار رفته است. [۲، بقره: ۱۵۲؛ ۲، بقره: ۹۵]
۳. کنایه از پیش رو (که یکی از جهات اربعه است) آمده است. [۲، بقره: ۱۶۰]
۴. کنایه از قوت و قدرت و سیطره و احاطه بر شیء آمده است. [۴۱، ص ۴۵]
۵. کنایه از ملک قرار گرفتن شیء تحت تصرف صاحب «ید» آمده است. در هشت موضع «ید» به این معنا آمده است [۲، بقره، ۲۳۷؛ ۸، انفال: ۷۰]

۴- معنای اصطلاحی ید

ید عبارت است از سلطه و اقتدار شخص بر شیء به گونه‌ای که عرفا آن شیء در اختیار و استیلا او باشد و بتواند هرگونه تصرف و تغییری به عمل آورد. [۴۳، ج ۱، ص ۲۷]

۵- مفهوم ید از دیدگاه فقهاء

منظور فقیهان از ید معنای حقیقی آن، یعنی عضوی از اعضای بدن انسان و حیوانات، نیست، بلکه یکی از معنای مجازی و کنایی ید، مراد است. بنابراین، مفهوم ید در قاعده ید، همان استیلاء در سلطه و سیطره خارجی است به گونه‌ای که ذوالید زمام تمام امور تحت خود را در دست دارد و قادر به هرگونه تصرفی در آن خواهد بود. تفاوت قاعده ید با قاعده علی الید، در آن است که در قاعده ید از ید، به عنوان اماره و علامت ملکیت استفاده می‌شود، ولی در قاعده علی الید، سخن از ضمان ید است، یعنی استیلا بر مال دیگری بدون اذن مالک و شارع موجب ضمان است. [۴۷، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ۴۸، ج ۲، ص ۵۷۷؛ ۴۷، ج ۱، ص ۱۳۴؛ ۴۳، ج ۱، ص ۲۷۴]

شایان ذکر است که در مذاهب مختلف مواضع ذکرید و اماره بر ملک بودن آن گوناگون است. اینک دیدگاه‌های مختلف در مورد ید را مرور می‌کنیم.

– مذهب حنفی: فقهای حنفی از ید در کتاب الشهادات و بعضی کتب دیگر یاد کرده و آن را دلیل بر ملک گرفته‌اند. [۳۰، ج ۱۷، ص ۴۴]

– مذهب حنبلی: در مذهب حنبلی نیز «قاعده ید در لابه‌لای مباحث فقهی مطرح شده و به عنوان قاعده مستقل از آن یاد نکرده‌اند. ما موردی نیافتیم که آنان برای اثبات ید به نصی استدلال کرده باشند. ابن قدامه می‌نویسد: «فالید دلیل الملک». [۹، ج ۱۲، ص ۲۵]

– مذهب مالکی: به نظر فقیهان مالکی، ید به ویژه در مورد تعارض دو بینه، دلیل و اماره بر ملک است. مالک در تعارض دو بینه می‌نویسد: «هی للذی فی یدیه اذا تکافأت البینة». [۲۹، ج ۷ (جزء ۱۳)، ص ۳۶]

۶- مصادیق ید

ید که نشانه استیلا و تسلط انسان بر اشیا است، مصادیق مختلف دارد. گاهی وجود شیء در دست نشانه ید است، مانند پولی که در دست شخص است و همین مطلب دلالت تعلق پول به او دارد و گاه با آن که اشیا در دست افراد قرار ندارند به نوعی در رابطه با پیکره و جسم انسان هستند و همین امر نشان می‌دهد که شیء متعلق به فرد خاصی است. برای مثال لباسی که در تن افراد است، نشان از تعلقشان به آن‌ها دارد. گاه هیچ رابطه مستقیم و فیزیکی بین جسم مالک و شیء مورد تملک نیست، ولی بنا به اعتبار و تأسیسات اجتماعی و قراردادی، شیء متعلق به فرد است؛ مانند وجود سند مالکیت خانه در دست فردی خاص و به نام او که نشان می‌دهد آن خانه به او تعلق دارد. درست است که در حقوق معاصر، سند مالکیت از ادله اثبات دعوا است، ولی مبنای فقهی آن می‌تواند وجود استیلا باشد که از طریق وجود سند در دست شخصی به نام دارنده به اثبات می‌رسد.

مصادیق ید را تحت دو عنوان عمده می‌توان دسته بندی کرد:

الف) تعلق اشیا به افراد با رابطه‌های حقیقی و کیفیت‌های فیزیکی معلوم می‌شود، مانند پولی که در دست یا جیب اشخاص است یا لباسی که بر تن آن‌هاست. در این موارد بین شیء مورد تملک و مالک، رابطه حقیقی، مستقیم، فیزیکی و مکانی وجود دارد. این گونه تعلقات بیشتر مربوط به گذشته تاریخ بشر است و در زمان‌های اخیر «ید اعتباری و قراردادی» کم و بیش جانشین این گونه ید شده است.

ب) مصداق دیگر ید، وجود اسناد، علائم، نوشته‌ها و سمبل‌هایی است که تعلق شیء به شخص را می‌رساند که مثال بارز آن، وجود اسناد مالکیت در مورد اموال غیرمنقول است.

بدین نحو که صرف وجود سند مالکیت در دست فرد و به نام دارنده، مثبت مالکیت او بر مال غیرمنقول است؛ هرچند بالمباشره و مستقیماً بر غیرمنقول مسلط نباشد یا دیگری آن را از قبَل مالک مورد تصرف و استیفا قرار داده باشد. [۴۳، ج ۱، ص ۲۸]

۷- ادله حجیت قاعده ید

روایات و بنای عقلا، دو دلیل مهم این قاعده می‌باشد. عقلای عالم در تمام اقوام و ملل وقتی چیزی را در دست کسی می‌بینند، به آن ترتیب آثار ملکیت می‌دهند و او را مالک آن چیز می‌شناسند. [۴۷، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۸۷] این بنای عقلایی امر حادثی نیست و در زمان پیامبر(ص) و امامان معصوم نیز وجود داشته و در مرئی و منظر آنان انجام می‌گرفته است. اگر امامان به این سیره عقلا معترض بودند و آن را قبول نداشتند، باید ابراز مخالفت می‌کردند و آن را منع می‌نمودند. وقتی اتفاق آرای خردمندان و تبانی عملی آنان از طرف شارع مقدس به عنوان رئیس خردمندان مورد تعرض قرار نگیرد، بلکه به وسیله روایات فراوان مورد تأیید قرار گیرد، فهمیده می‌شود که شارع نیز با آن موافق است. اما در مورد اینکه قاعده ید اصل است یا اماره، به عقیده گروهی از فقها همچون مرحوم بجنوردی، به دلیل اینکه ید کاشف از ملکیت است اماره و عده‌ای دیگر می‌گویند ید در نظر شارع کشف از واقع نمی‌کند؛ بلکه شارع در مورد ید تعبداً حکم به آثار ملکیت کرده است، پس اصل است. [۴۶، ج ۳۹، ص ۴۳]. در همین رابطه باز هم از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده که حضرت علی - علیه السلام - به خلیفه اول فرمود: «أَتَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ فِي الْمُسْلِمِينَ؟»، آیا درباره ما بر خلاف حکم الهی قضاوت می‌کنید؟ خلیفه گفت: «من به همان نحوی که خدا فرموده، بین شما قضاوت می‌کنم.» حضرت پرسید: «فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ مَنْ تَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ؟»؛ اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم که آن چیز مال من است از چه کسی بینه (دو شاهد عادل) طلب می‌کنی؟ خلیفه اول گفت: «إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا تَدَّعِيهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ»، بی تردید از شما بر آن چه ادعا می‌کنید، بینه می‌خواهم. حضرت فرمود: «فَإِذَا كَانَ فِي يَدِي شَيْءٌ فَادَّعَى فِيهِ الْمُسْلِمُونَ تَسْأَلُنِي الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا فِي يَدِي...؟»، پس زمانی که در دست من چیزی است و مسلمانان در او ادعایی دارند، آیا از من بینه طلب می‌کنی؟ نظر حضرت این است که فدک در تصرف حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بود و تصرف دلیل مالکیت است.

نتیجه این که ید اماره و نشانه مالکیت است، مگر خلاف آن ثابت شود. در مذاکره حضرت علی - علیه السلام - با خلیفه اول، نکته ظریف دیگری نهفته است، و آن این که حضرت نخست می‌پرسد: "آیا در مورد ما به غیر حکم خدا قضاوت می‌کنی؟" در واقع حضرت تلویحا می‌گوید: اماره ید دلالت بر مالکیت بوده و از احکام الهی است. [۲۱، ۸، ص ۲۵؛ ۴۳، ج ۱، ص ۳۳].

روایت دیگر، روایت مسعده بن صدقه است درباره‌ی این که اگر انسان چیزی را در ید کسی دید باید آثار ملکیت را بر آن بار کند.

همچنین اجماع فقهای عظام، بل تسالم اصحاب بر حجیت قاعده ید می‌باشد و این معنی مورد اتفاق همه است و مخالفی در مسأله وجود ندارد.

شرایط حجیت ید: ید در صورتی دلیل بر ملک است که شرایط ذیل در آن محقق شده باشد:

۱. عنوان «ید» بر آن صدق کند. این نیز امری عرفی است و از نظر عرف صدق «ید» در مورد اشیای مختلف، متفاوت است و ملاک در صدق عنوان «ید»، نظر عرف است.
۲. موضوع صلاحیت تملک برای مسلمانان را داشته باشد. حجیت «ید» در مورد اشیایی که مسلمان نمی‌تواند مالک آن باشد لغو خواهد شد.
۳. ذوالید برای مالک بودن اهل باشد. بنابراین ید عبد و امه دلالت بر ملکیت نمی‌کند.

۸- اماره بودن ید

متصرف مال، ممکن است مالک واقعی آن باشد یا با اجازه مالک، در آن تصرف کند، همچنان که ممکن است بر خلاف رضایت مالک بر آن سیطره یافته، عدوانا و غاصبانه آن را در اختیار خویش گرفته باشد.

مفاد قاعده ید این است که استیلا و سلطه فرد بر شیء، مثبت مالکیت آن شخص است و همان طور که خواهیم گفت، طبع اصلی و اولیه تسلط انسان بر شیء، نشانه مالکیت شخص و ملک بودن شیء است، مگر آن که خلافش ثابت شود. با این بیان معلوم می‌گردد که قاعده ید از امارات معتبر موضوعی است، نه از اصول، چرا که مفاد قاعده مزبور کاشفیت و طریقیقت به واقع است و به همین علت، حجیت یافته است. [۴۳، ج ۱، ص ۳۴].

مبانی اماره بودن ید: متصرف مال ممکن است مالک واقعی آن باشد یا با اجازه مالک، در آن تصرف کند؛ همچنان که ممکن است بر خلاف رضایت مالک بر آن سیطره

یافته، عدوانا و غاصبانه آن را در اختیار خویش گرفته باشد. در مورد مبانی اماره بودن ید بین فقها دو نظر وجود دارد:

الف. چون در جامعه غالبا ید مالکانه بر ید عدوانی غلبه دارد، بنا بر قاعده غلبه، غالب بودن ید، دلیل و نشانه مالکیت است. در اصطلاح فقه گفته می‌شود: «الظن يلحقه شی بالاعم الاغلب»، یعنی هرگاه در مورد شک چیزی حادث شود، امر مشکوک به مورد غالب و رایج ملحق می‌شود. بنا بر عقیده این دسته از فقها، هرگاه مالی در ید فردی مشاهده شود، چون متعارف و معمول جامعه این است که غالب و اکثر ایادی مالکانه‌اند، در مورد شک، مورد را محمول و ملحق به موارد غالب و کثیر دانسته‌اند؛ ید را مالکانه و غیر غاصبانه و دارنده شی را مالک تلقی می‌کنیم.

ب. اماره بودن بر مالکیت، به علت غلبه موارد ید مالکانه در جامعه نیست، بلکه طبیعت و اقتضای اولیه و اصلی این است که وجود شی در ید شخص، دلیل بر تسلط مالکانه آن شخص بر آن شی باشد. این بحث شبیه بحث استعمال حقیقی و مجازی لفظ است. توضیح این که از نظر اصولی، لفظ در معنای حقیقی و مجازی هر دو استعمال می‌گردد، حال اگر به لفظی بر خورد کنیم و ندانیم که مراد گوینده از آن، معنای حقیقی است یا مجازی، بنا بر قاعده اصولی می‌گوییم مقتضای اصل، استعمال لفظ در معنای حقیقی است؛ مگر این که خلافش ثابت شود. در این جا هم قضیه به همان صورت است، یعنی اصل این است که وجود شی در تصرف شخص اماره بر مالکیت شخص بر آن شی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود. با توجه به آن چه گفته شد به نظر می‌رسد که نظریه دوم موجه‌تر و منطقی‌تر است [۴۳، ص ۳۴]

۹- حاکمیت ید در مقام تنازع

مردم با ذوالید هم چون مالک رفتار می‌کنند، به این نحو که مثلا مال را از او می‌خرند یا آن را به عنوان رهن از او قبول می‌کنند؛ آن هم به این اعتبار که اموال تحت ید اصولا متعلق به او (ذوالید) است. در مقام معارضه ذوالید با مدعی نزد دادگاه، حالات مختلفی ممکن است حادث شود، از جمله: اگر مدعی فاقد بینه باشد، ذوالید با استناد به ید دعوی او را باطل می‌کند و با اتیان سوگند که اقدامی احتیاطی و تکمیلی است، نزاع خاتمه می‌یابد [۴۳، ص ۳۹].

۱۰- تعارض اصل استصحاب با قاعده ید

گاهی بین اصل استصحاب و قاعده ید تعارض پیش می‌آید. در مقام معارضه، ید بر استصحاب اولویت دارد زیرا استصحاب، اصل است و ید، اماره. به علاوه وجه تقدم ید بر استصحاب این است که اعتبار ید به امضای شارع رسیده و چون موارد بسیار نادری وجود دارد که استصحاب باید معارضه نداشته باشد، اگر استصحاب را همه جا حاکم بدانیم به علت وسعت دایره شمولش، جایی برای قاعده ید باقی نمی‌ماند (۴۳، ص ۳۶)

مالکیت: مالکیت حقی است دائمی که به موجب آن، شخص می‌تواند در حدود قوانین تصرف در مالی را به خود اختصاص دهد و از تمام منافع آن استفاده کند. از ویژگی‌های مالکیت، دائمی بودن و عدم زوال‌پذیری بوده، و نیز بهره‌برداری، لازمه بقای مالکیت نیست. [۴۳، ص ۱۹۶]

پس از آن که با مالکیت و ویژگی آن آشنا شدیم، نوبت به اثبات مالکیت می‌رسد. اما اثبات مالکیت نیز ویژگی خاصی دارد. به طور معمول گفته می‌شود که اثبات مالکیت تابع قواعد عمومی اثبات دعوی است و از تمام دلایل می‌توان در دعوی مالکیت استفاده کرد؛ ولی ویژگی اثبات مالکیت در این است که باید آن را یا از راه استناد به اماره تصرف احراز کرد یا از راه اثبات وقوع اسباب تملک (اسباب تملک: ارث و حیازت و...)، زیرا مالکیت رابطه اعتباری است که در نتیجه اعمال یا وقایع حقوقی دیگر تحقق می‌یابد و از این لحاظ، اصالت ندارد تا دلیل به طور مستقیم متوجه آن شود؛ پس ناچار باید به اسباب ایجاد کننده آن روی آورد و از این راه به رابطه ایجاد شده دست یافت. استناد ما در موضوع مورد بحث که همان مالکیت فدک باشد، اماره ید است.

همان طور که از تعاریف و مفاهیم مشخص است، مفاد قاعده ید این است که استیلا و سلطه فرد بر شی، مثبت مالکیت آن شخص است و همان طور که خواهیم گفت، طبع اصلی و اولیه تسلط انسان بر شی، نشانه مالکیت شخص و ملک بودن شی است، مگر آن که خلافش ثابت شود. با این بیان معلوم می‌گردد که قاعده ید از امارات معتبر موضوعی است، نه از اصول؛ چرا که قاعده مزبور کاشفیت و طریقت به واقع است و به همین علت، حجیت یافته است. کلیه امارات در معارضه با اصول، تقدم می‌یابند و ید بر استصحاب نیز مقدم است. [۴۳، ج ۱، ص ۳۳]

۱۱- موقعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی فدک

فدک دهکده‌ای است در حجاز که فاصله‌اش تا مدینه دو یا سه روز است که به مقیاس

زمان ما به ۱۳۰ کیلومتر می‌رسد. سرزمینی آباد بوده و به لحاظ داشتن آب کافی از نخلستان‌های فراوان و محصول برخوردار بوده است. اشتغال مردم این سرزمین را کشاورزی و کارهای دستی تشکیل می‌داده و خرمای آن مشهور بوده از یافته‌های فدک در کتب تاریخی سخنی به میان آمده است. فدک با پیشینه تاریخی منزلگاه طایفه بنومره از قبیله بزرگ و مشهور عرب غطفان است. به گفته طبری مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره از اهالی فدک بوده که سند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می‌رود. به گفته برخی دیگر، فدک نام پسر حام بن نوح بوده و این قریه به نام وی موسوم گشته است. فدک با خیبر ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ این که خیبر مرکز عمده یهودیان بوده، مردم آن از نظر اجتماعی و مذهبی، تابع یهودیان خیبر بوده‌اند. فدک با دیرینه ممتد تاریخی و موقعیت ویژه‌اش به عنوان یک سرزمین پر آب و در نتیجه دارای نخلستان‌ها، نامی مشهور بوده که علی‌رغم کوچکی‌اش از اهمیت تاریخی و جغرافیایی برخوردار است. و شاید محصول پنبه آن زیاد بوده که نامش را فدک گذاشته‌اند. به طور تحقیق فدک در زمان رسول خدا(ص) بسیار آباد، پر عایدات و دارای چشمه‌ای پر آب و نخلستان و مزرعه و قلعه‌ای به نام شَمْرُخ بود. [۱۴، ج ۳، ص ۱۰۱۵]

ارزش درختان خرمای این ناحیه با ارزش درختان خرمای شهر کوفه در قرن هفتم برابر بود. [۳، ج ۱۶، ص ۲۳۶] فدک در سال هفتم هجرت، بدون جنگ و خون‌ریزی و براساس قرارداد صلحی که بین پیامبر (ص) و یهودیان ساکن آن امضاء شد، در اختیار رسول خدا(ص) قرار گرفت و ملک خاص پیامبر(ص) شد. [۳، ج ۴، ص ۱۰۸]

۱۲- مالکیت فدک از دیدگاه فقه و حقوق اسلام

احکام شرعی در تقسیم‌بندی اراضی پیوست شده به سرزمین اسلامی که از جنبه‌های گوناگون شکل گرفته است، باهم فرق دارند. از نظر قانون اسلام، سرزمین‌هایی که از طریق جنگ و نبرد فتح می‌شوند متعلق به عموم مسلمانان است و به وسیله حاکمان اسلامی تحت عنوان "مَفْتُوحَه عَنَوَه" اداره می‌شود و به موجب آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»، [۸، انفال: ۴۱] حضرت رسول (ص) تا زمانی که زنده بود، غنیمت را طبق دستور قرآن تقسیم می‌کرد. اما سرزمین‌هایی که بدون جنگ و خون‌ریزی و از طریق صلح، در اختیار پیامبر قرار گیرند، قیء و به اصطلاح امروزی "أَمْلَاكٍ خَالِصَه" نامیده می‌شود و از آن شخص پیامبر - صلی الله علیه وآله - می‌باشد که آن حضرت مجاز بود آن‌جا را برای خود برداشته یا به

یکی از مصارفی که در آیه ششم سوره مبارکه حشر آمده برساند؛ چرا که می‌فرماید: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [حشر: ۶].

با توجه به این که فدک از طریق مصالحه در اختیار پیامبر اکرم(ص) قرار گرفته است، ملک خاص آن حضرت بوده و دیگران در آن سهمی نداشتند. نتیجتاً حضرت می‌توانست در هر مصرفی که مصلحت بداند آن را خرج کند [۲۷، ۲۹، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ۴۹، ج ۵، ص ۱۵۱؛ ۲۳، ج ۲، ص ۷۶؛ ۲] بر اساس آنچه بیان داشتیم، روشن گردید که ملک طلق و خالص پیامبر اکرم(ص) بوده و داخل در غنائم مسلمانان نبوده و در این موضوع، علما و مورخان مسلمان، متفق القول بوده و هیچ تردیدی وجود ندارد. [۲۷، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ۱۷، ج ۶، ص ۲۹۶؛ ۲۵، ج ۲، ص ۴۲۲؛ ۱۰، ج ۴، ص ۲۰۳؛ ۲۰، ص ۹۹].

۱۳- بخشش فدک به فاطمه علیها السلام از نظر فقه اسلام

از آن چه گفتیم روشن شد که فدک بدون جنگ و خون‌ریزی در اختیار پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار گرفت و لذا خالصه آن حضرت بود و همه مفسران، محدثان و مورخان بر آن تصریح کرده‌اند. [۷، ج ۱، ص ۱۹۳؛ ۳۴، ج ۲، ص ۴۹۸] رسول خدا تا مدتی درآمد حاصله آن را در میان مستمندان بنی هاشم تقسیم می‌کرد. با نزول آیه ۲۶ سوره مبارکه اسراء: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»، خداوند به او وحی کرد که فدک را به فاطمه (س) بدهد و آن حضرت فدک را به فاطمه بخشید و به امیر مؤمنان(ع) فرمان داد که قبالة فدک را به عنوان "نحله" به نام حضرت فاطمه بنویسد. [۲۸، ج ۲، ص ۱۵۸؛ ۲۲۹، ج ۲، ص ۱۷۷].

بسیاری از مفسران اهل سنت در ذیل آیه ششم سوره حشر بر مالکیت حضرت فاطمه(س) بر فدک در زمان حیات پیامبر(ص) تصریح کرده‌اند [۳۴، ج ۳۸، ص ۱۴؛ ۳۳، ج ۱۲، ص ۲۱۱؛ ۱۰، ج ۳، ص ۳۹]، به طوری که جلال الدین سیوطی شافعی در تفسیر ذیل همین آیه سه روایت ذکر کرده که سه لفظ "اعطی"، "اقطاع" و "ایتاء" در آنها قابل مشاهده است و این سه حدیث دال بر تصرف حضرت فاطمه زهرا(س) بر فدک بوده است. [۲۹، ج ۲، ص ۱۷۷] حسکانی، از علمای بزرگ اهل تسنن در قرن پنجم هجری در ذیل این آیه شریفه، با سلسله اسنادش به شش طریق از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: «لَمَّا نَزَلَتْ وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَاطِمَةَ

فَأَعْطَاهَا فِدْكَاً» [۲۲، ج ۱، ص ۴۴۲؛ ۲۸، ج ۲۰، ص ۱۹۳؛ ۳۴، ج ۳، ص ۲۲۴]. به گفته حلبی: «خلیفه وقت قباله فدک را به نام زهرا صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد [۲۳، ج ۳، ص ۴۸۷]. شهرستانی نیز در کتاب ملل و نحل به این مطلب اشاره نموده است [۳۱، ج ۱، ص ۱۳]. روایت ابوسعید خدری آن قدر معروف و مورد نقل بوده است که مأمون عباسی که فدک را تسلیم بنی فاطمه نمود، بدان استناد جست. از میان دانشمندان شیعه، متبّع عالیقدر، مرحوم سیدهاشم بحرانی نیز یازده حدیث با اسناد قابل ملاحظه از پیشوایانی مانند امیرمؤمنان و حضرت سجّاد و حضرت صادق و امام کاظم و امام رضا - علیهم السّلام - نزول آیه را در باره خویشاوندان پیامبر نقل کرده و افزوده است که پس از نزول این آیه، پیامبر فدک را به دختر خود فاطمه - علیها السّلام - بخشید. [۱۵، ج ۲، ص ۴۱۹]. علامه مجلسی نیز به نقل از الخرائج آورده است که پیامبر اکرم (ص) فدک را بابت مهر حضرت خدیجه (س) به فاطمه (س) واگذار کرد. [۴۲، ج ۲۹، ص ۱۱۵] به همین دلیل، هنگامی که عمر بن عبد العزیز زمام امور را به دست گرفت، نخستین مظلّمه‌ای را که به صاحبانش رد کرد این بود که فدک را به حسن بن حسن بن علی (ع) باز گردانید" [۲۰، ص ۱۱۰].

۱۴- بررسی مالکیت حضرت زهرا - علیها السلام - بر اساس قاعده ید

همچنان که بیان گردید، مفسران شیعه و سنی اتفاق دارند که فدک زمینی است که بدون سلاح و سپاه فتح شده و آحاد مسلمین در آن نقشی نداشته‌اند. بر این اساس و بنا به نصّ قرآنی، متعلق به پیامبر اکرم (ص) بود؛ ایشان نیز آن را به دستور خدا به دخترش، حضرت فاطمه (س) هبه کرده بود و بنا بر مبانی فقه اسلام و موازین شرع، احدی حق مزاحمت نداشته و اگر کسی بدون اذن ایشان تصرف کند، ضامن است. مع الوصف، خلیفه اول پس از رسیدن به قدرت با صدور فرمانی، کارگزاران حضرت فاطمه را از فدک اخراج و آن را تصرف کرد. [۳۴، ج ۱، ص ۱۱۹] در پی این اقدام خلیفه، حضرت زهرا - علیها السلام - بر این رفتار اعتراض کرد و ملک خویش را طلب کرد. [۱۳، ج ۲، ص ۲۷۵].

ابن ابی الحدید می‌نویسد: فاطمه - سلام الله علیها - نزد ابوبکر آمد و فرمود: آیا می‌دانی آن چه از ما اهل بیت - علیه السلام - توقیف نموده‌ای، همان است که خداوند از غنائم به ما داده و آن عبارت از سهم ذّوی القربی است که در مورد آن، آیه نازل شده است؟ سپس فاطمه - سلام الله علیها - آیه فوق را تلاوت فرمود. خلیفه در پاسخ گفت:

من از این آیه به دست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را در خمس به شما تسلیم کنم. فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: از پدرم رسول خدا(ص) پس از نزول آیه چهل و یک سوره انفال شنیدم که فرمود: «بشارت باد ای فرزندان محمد که مایه غنا و بی نیازی شما رسیده است». خلیفه پاسخ داد: علم من اجازه استنباط استرداد فدک را از این آیه به من نمی‌دهد! [۳، ص ۲۳۰-۲۳۱] بلاذری نوشته: وقتی فاطمه(س) فدک را مطالبه کرد، خلیفه از او بینه خواست. [۱۶، ج ۱، ص ۴۴] علی(ع) و امّ ایمن هر دو شهادت دادند که فدک ملک زهرا (س) است، اما خلیفه آن را مردود دانست. به گفته فخررازی، غلامی از غلامان پیامبر خدا نیز به حقانیت زهرا - علیها السلام - گواهی داد» [۲۸، ج ۲۹، ص ۲۸۴] و بلاذری نام آن غلام را ریاح نوشته است. [۱۶، ص ۳۵]

از گفتار حلبی و شارح نهج البلاغه معلوم می‌شود که امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - نیز شهادت داده‌اند. [۲۳، ج ۳، ص ۴۸۷؛ ۳، ص ۲۳۰-۲۳۱].

در آیه «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» [۱۷، اسراء: ۲۶] از فعل "آت" و الفاظ إقطاع و اعطاء (بخشید) در روایات وارد، این نتیجه را می‌گیریم که در دعوی مورد بحث، فدک در تحت ید حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در آمده است؛ زیرا این الفاظ در تسلیم و مناو له ظهور دارد. بدیهی است که در احکام اسلام - در فقه تمام فرق و مذاهب آن - بیان شده است که از کسی که ملکی در اختیار اوست (ذوالید) مالک آن شناخته می‌شود و از او دلیل و شاهد طلب نمی‌شود و اگر غیر از این باشد، لازمه آن هرج و مرج در نظام جامعه است. حال اگر شخص دیگری که ذوالید نیست، ادعای ملکیت داشته باشد، باید براین ادعای خود دلیل بیاورد و شارع مقدس در مقام قضاوت در این مسئله فرموده: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى». [۳۴، ج ۱، ص ۱۲۲]

براساس مطالب پیشین ثابت گردید که فدک را حضرت رسول خدا(ص) به سرور زنان بهشتی - فاطمه (س) - بخشیده بود و در تملک و تصرف او بود. [۴۱، ج ۱۳، ص ۶۷۴؛ ۲، ج ۴، ص ۱۸۲] بنابراین، آن حضرت ذوالید بود و قول "ذوالید" بدون شاهد و بینه قبول است و باید مدعی اثبات کند که تصرف ذوالید صحیح نیست و اصطلاحاً مالکانه نمی‌باشد و لذا مدعی است که باید اقامه بینه کند، نه مدعی علیه. این مسئله، در فقه اسلام و کتاب قضا از مسلمات بوده و مورد اتفاق علما و حقوقدانان است و باتوجه به این که طرف مقابل حضرت فاطمه - سلام الله علیها - هیچ‌گونه مدرکی به عدم مالکیت حضرت ندارد، پس می‌توان به قاعده ید استناد کرده و مالکیت آن حضرت را اثبات کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به پژوهشی که در مورد مسأله فدک از دیدگاه اهل لغت، قرآن، روایات معصومین و اقوال فقهای فریقین انجام یافت، این نتیجه بدست آمد که پیامبر اکرم (ص) فدک را در زمان حیات خود به حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بخشیده و در اختیار ایشان قرار داده است، استدلال خلیفه اول، مبنی بر این که فدک مال همه مسلمانان است، هیچ موضوعیتی ندارد؛ چون فدک در ید و تصرف آن حضرت بود و خلیفه هم هیچ‌گونه مدرکی دال بر مالک نبودن آن حضرت نسبت به فدک نداشت.

مطابق قاعده ید که از قواعد فقهی و حقوقی است، باید حکم کرد که این زمین از آن فاطمه (س) است، مگر این که خلاف آن ثابت شود و کسی که علیه آن اعتراض دارد، باید شاهد بیاورد. بنابر این، نباید محکمه خلیفه اول از حضرت زهرا شاهد می‌خواستند و با توجه به جعلی بودن حدیث عدم توارث انبیاء که خلیفه اول به آن استناد کرده، ملکیت فدک برای حضرت زهرا (س) اثبات می‌شود. با عنایت به مطالب گفته شده به این نتیجه‌گیری کلی می‌رسیم که این پرونده در هر مرجع قضایی مطرح شود، نتیجه داوری جز حاکمیت دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله - نخواهد بود بنابر این، اقدام خلیفه مبنی بر مصادره فدک عاری از هر گونه استدلال و مدارک محکمه پسند بوده و با موازین شرع و قوانین قضائی اسلام مطابقت ندارد.

منابع

- [۱]. قرآن، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
- [۲]. البخاری، محمد بن اسماعیل؛ (۱۴۰۱) صحیح البخاری، دارالفکر.
- [۳]. ابن ابی الحدید، عبدالحمید؛ (۱۹۶۲) شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، دار إحياء الكتب العربية
- [۴]. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی بن محمد؛ (؟)، فتح الباری؛ شرح صحیح البخاری، ط دوم، دارالمعرفة، لبنان.
- [۵]. _____ ۱۴۱۵هـ، الإصابة، تحقیق: الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، الشیخ علی محمد معوض، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بیروت.
- [۶]. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ (۱۳۹۱هـ) تاریخ ابن خلدون، مؤسسة الأعلمی، بیروت، لبنان.
- [۷]. ابن شبة النمیری البصری، ابوزید عمر؛ (۱۳۶۸) تاریخ المدینة المنورة، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، القدس، قم، دارالفکر، قم، ایران.

- [٨]. ابن عساکر، ابو القاسم علي بن حسن بن هبة الله شافعي دمشقي (١٤١٥هـ)، تاريخ مدينه دمشق، ٧٠ جلدی، دالفکر، بيروت، لبنان.
- [٩]. ابن قدامه، عبدالله، (بی تا)، (بی جا)، دارالکتب العربی، بيروت، لبنان.
- [١٠]. ابن کثیر، عمادالدين اسماعيل؛ (١٤١٢)، تفسيرالقرآن العظيم، تحقيق: تقديم: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، دارالمعرفة، بيروت، لبنان.
- [١١]. ابن منظور، محمدبن مکرم؛ (١٤٠٥)، لسان العرب، نشر أدب الحوزة، (بی جا)، قم، ايران.
- [١٢]. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک؛ (١٣٨٣) السيرة النبوية، تحقيق و ضبط و تعليق: محمدمحيي الدين عبد الحميد، المدني، القاهرة، مصر.
- [١٣]. اميني، عبدالحسين احمد؛ (١٣٩٧) الغدير، ط چهارم، دارالكتاب العربي، بيروت، لبنان.
- [١٤]. الأندلسي، عبدالله بن عبدالعزيز البكري؛ (١٤٠٣)، المعجم ما استعجم، تحقيق و ضبط: مصطفى السقا، چاپ: سوم، عالم الكتب، بيروت، لبنان.
- [١٥]. بحراني، سيدهاشم؛ (١٤١٣) مدينة المعاجز، تحقيق: الشيخ عزة الله المولائي الهمداني، ط الاولى، بهمن، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ايران.
- [١٦]. البلاذري، احمدبن يحيى بن جابر؛ (١٩٥٦) فتوح البلدان، تحقيق: نشر و إلحاق و فهرسة: الدكتور صلاح الدين، مطبة لجنة البيان العربي، مكتبة النهضة العربية المصرية، قاهره.
- [١٧]. بيهقي، ابي بكر احمدبن الحسين بن علي؛ (بی تا) السنن الكبرى، دار الفكر، مكتبة اهل بيت آيت الله مرعشي نجفی.
- [١٨]. الثعالبي، عبدالرحمن بن محمد؛ (١٤١٨) تحقيق: الدكتور عبدالفتاح أبوسنة، الشيخ علي محمد معوض، و الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، چاپ الأولى، دارإحياء التراث العربي، بيروت.
- [١٩]. الجوهری، اسماعيل ابن حماد؛ (١٤٠٧)، الصحاح، تحقيق: أحمد عبدالغفور العطار، ط: چهارم، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان.
- [٢٠]. الجوهری، ابي بكر احمدبن عبدالعزيز؛ (١٤١٣)، السقيفة و فدك، تقديم و جمع و تحقيق: الدكتور الشيخ محمدهادي الأميني، چاپ: دوم، شركة الكتبي للطباعة و النشر، بيروت، لبنان.
- [٢١]. حرعاملی، محمد بن حسن (١١٠٤)، وسايل الشيعه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- [٢٢]. حسانى، حاكم؛ (؟)، المستدرک، تحقيق: إشراف: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، دارمعرفة، بيروت، لبنان.
- [٢٣]. حلبى، على بن برهان الدين؛ (١٤٠٠) السيرة الحلبية، بيروت، دار المعرفة.
- [٢٤]. الحموى، ياقوت بن عبدالله؛ (؟)، معجم البلدان، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان.
- [٢٥]. الذهبى، شمس الدين محمدبن احمدبن عثمان؛ (١٤٠٧)، تاريخ الاسلام، تحقيق، عمر عبدالسلام، تدمري، چاپ: الاولى، دارالکتب العربی، بيروت، لبنان.

- [۲۶]. ———، سیر اعلام النبلاء؛ (۱۴۱۳ھ)، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسی، ط: هفتم، مؤسسة الرسالة، بيروت،
- [۲۷]. الرازی، فخرالدين محمد بن اسماعيل، تفسير كبير؛ (؟)، ط: سوم، (بی چا).
- [۲۸]. الراوندى، قطب الدين؛ (۱۴۰۹ھ) الخرائج و الجرائح، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (ع)، بإشراف السيد محمداقبر الموحد الأبطحي، چاپ: اول، كاملة محققة، العلمية، قم المقدسة، ذى الحجة.
- [۲۹]. السيوطي، جلال الدين، (؟)، الدر المنثور، دار المعرفة للطباعة والنشر؛ بيروت، لبنان، (بی چا).
- [۳۰]. سرخسی، محمد بن احمد بن سهل ابن شمس الدين، (۱۴۰۶ھ) المبسوط، دارالمعرفة، بيروت، لبنان.
- [۳۱]. شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، (؟) الملل و النحل، تحقيق: محمد سيد كيلاني، دارالمعرفة، بيروت، لبنان.
- [۳۲]. شوکانی، محمد بن علی بن عبدالله؛ (؟) فتح القدير، عالم الكتب، (بی چا).
- [۳۳]. الصدوق، محمد بن علی بن حسين بن بابويه، (۱۴۰۴) عيون أخبار الرضا (ع)، تحقيق: تصحيح و تعليق و تقديم: الشيخ حسين الأعلمي، ط الاولى، مطابع مؤسسة الأعلمي، بيروت، لبنان.
- [۳۴]. الطبرسي، علی ابی الفضل بن الحسن (۱۳۸۶)، الاحتجاج، تحقيق: تعليق و ملاحظات: السيد محمد باقر الخراسان، دار النعمان، النجف الأشرف.
- [۳۵]. الطبري، محمد بن جرير؛ (۱۴۱۵ھ) جامع البيان، تحقيق: تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط و توثيق و تخريج: صدقي جميل العطار، دار الفكر، بيروت، لبنان.
- [۳۶]. ———؛ (۱۴۰۳)، تاريخ الطبري (تاريخ الامم و الملوك)، تحقيق: مراجعة و تصحيح و ضبط: نخبة من العلماء الأجلاء، ط چهارم، مؤسسة الأعلمي، بيروت، لبنان.
- [۳۷]. الطريحي، فخرالدين (۱۴۰۸ھ)، مجمع البحرين، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، چاپ دوم، مكتب النشر الثقافة الإسلامية.
- [۳۸]. العياشي، محمد بن مسعود، (؟) تفسير العياشي، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبة العلمية الإسلامية، طهران، (بی چا).
- [۳۹]. الكوفي، فرات بن إبراهيم، (۱۴۱۰ھ) تفسير فرات، تحقيق: محمد الكاظم، چاپ: اول، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، طهران.
- [۴۰]. مالک، ابن انس، (۱۳۲۳)، المدونه الكبرى، مطبعة السعادة، دارالاحياء التراث العربي، بيروت، لبنان.
- [۴۱]. المتقي الهندي، علاء الدين علی المتقي بن حسام الدين؛ (۱۴۰۹) كنز العمال، تحقيق: ضبط و تفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح و فهرسة: الشيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان.
- [۴۲]. مجلسی، محمداقبر؛ (۱۴۰۳ھ) بحار الأنوار، تحقيق: عبد الرحيم الرباني الشيرازي، ط سوم، المصححة، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان.

- [۴۳]. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶هـ)، قواعد فقه، ج ۱، چاپ دوازدهم، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ایران.
- [۴۴]. المسعودی، علی بن حسین؛ (؟) *التنبيه والإشراف*، دار صعب، بیروت، لبنان.
- [۴۵]. المفید، محمد بن نعمان؛ (۱۴۱۰)، *المقنعة*، تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامي، ط دوم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- [۴۶]. مکارم الشیرازی، ناصر؛ (۱۳۸۳)، *القواعد الفقهیه*، چاپ دوم، مدرسه الامام امیرالمومنین (ع)، قم.
- [۴۷]. موسوی بجنوردی، سیدمحمد، سید (پاییز ۷۹)؛ *قواعد فقهیه*، تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- [۴۸]. نراقی، احمد (۱۳۷۳)، *مستند الشیعه*، چاپ اول، موسسه آل البيت الحیاء التراث.
- [۴۹]. النیشابوری، مسلم ابن حجاج؛ (؟)، *الصحيح*، دارالفکر، بیروت، لبنان، مکتبه اهل البيت آية الله العظمی مرعشی(ره).
- [۵۰]. هیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر؛ (؟) *الصواعق المحرقة*، (بی جا)، مکتبه القاہره، قاہره، مصر.
- [۵۱]. ولایی، عیسی، (۱۳۸۴)، *قواعد فقهی*، چاپ چهارم، اصفهان، مرکز فرهنگی شهید مدرس.